

نظریه روانکاوانه فیلم و قاعده بازی

تاد مک گوان

ترجمه

علی قاسمی

فرهنگ نشر نو
با همکاری نشر آسیم
تهران - ۱۴۰۱

فصل اول

نظریه روانکاوانه فیلم

ناخودآگاه

بنیان روانکاوی ناخودآگاه است. روانکاوی با کشف اختلالی پدید آمد که اندیشه‌های ناخودآگاه در زندگی روزمره سوژه‌های روان‌نژند ایجاد می‌کنند، و کشف چگونگی شکل دادن ناخودآگاه به رؤیاهای سوژه‌هایی که حتی روان‌نژند نیز نیستند. اما این بی‌درنگ مشکلی ایجاد می‌کند، چرا که وجود ناخودآگاه حاکی از فقدان هر گونه بنیان ممکن برای شناخت است. به‌رغم امید فروید به اینکه روانکاوی منزلتی علمی بیابد، ناممکن بودن تحقق این امید در بطن خود پروژه روانکاوی نهفته است. روانکاوی آشکار می‌کند که شناخت هرگز صرفاً شناخت نیست، بلکه میل همواره ملازم آن است؛ که هرگاه موضوع نحوه عمل کردن ما در میان باشد، میل از معرفت پیشی می‌گیرد. ناخودآگاه همین میل است که شناخت هرگز نمی‌تواند خود را از آن خلاص کند.^[۱]

سینما تماشاگران را جذب می‌کند، زیرا میل آنها را برمی‌افروزد، و روانکاوی یک فلسفه میل است. نظریه روانکاوی فهمی از اساسی‌ترین پرسش پیش روی مطالعه فیلم به دست می‌دهد: چرا کسی به تماشای

فیلم می‌نشیند و از آن کیف می‌برد؟ به منظور پرداختن به این پرسش، من مفاهیمی کلیدی از روانکاوی را توضیح خواهم داد که به پاسخی ممکن منتهی گردند.

این مفاهیم عبارت‌اند از میل، فانتزی، کیف، طلب، امر واقع، نظم نمادین، امر خیالی و ابژه از دست رفته. بحث [از این مفاهیم] بر فروید و لکان متمرکز خواهد بود و از دیگر متفکران نظریه روانکاوی صرف‌نظر خواهد شد، چرا که فروید و لکان بیشترین تأثیر را بر نظریه فیلم داشته‌اند، و از آن جهت که مفاهیم ویژه آنها در مقایسه با دیگر متفکران این حوزه به نحو متقاعدکننده‌تری از موقعیت سینمایی حکایت می‌کنند. مقصود روانکاوی این است که سوژه را به نقطه‌ای بکشاند که او بتواند در میل ناخودآگاه ظاهراً بیگانه‌اش خود را بازشناسد؛ و از خلال این بازشناسی، سوژه آزادی‌ای برای عمل به دست می‌آورد، آزادی‌ای که ناخودآگاه را نادیده نمی‌گیرد، بلکه آن را در آغوش می‌کشد. سینما، زمانی که به میانجی نظریه روانکاوی فهمیده شود، می‌تواند بدل به جزء سازنده اساسی همین فرایند آزادی باشد، اما برای نزدیک شدن به آن باید نقطه عزیمت را ناخودآگاه قرار داد.

ناخودآگاه صرفاً امر ناآگاه نیست. اگر چنین بود، اختلالی را که در تعادل روانی سبب می‌شود ایجاد نمی‌کرد. ناخودآگاه بر خلاف این، به نحو ریشه‌ای از آگاهی متمایز است و به نحوی یکسره متفاوت عمل می‌کند. فروید در اندیشه متقدمش سه ساحت را از یکدیگر متمایز می‌کند: آگاهی، پیش‌آگاه و ناخودآگاه.^[۲]

بنا بر رأی فروید، آگاهی تنها دربردارنده آن چیزی است که شخص در یک لحظه معین در ذهن دارد، که گستره محدودی را در اختیار آن می‌گذارد. پیش‌آگاه به مراتب گسترده‌تر است و همه دانشی را در بر می‌گیرد که شخص قادر است بدون زحمت به آگاهی بیاورد. مثلاً این واقعیت که توماس جفرسون سومین رئیس‌جمهور ایالات متحد بود در پیش‌آگاه من وجود دارد. اگر کسی از من بپرسد سومین رئیس‌جمهور چه کسی بود، من

قادر هستم بدون متحمل شدن فرایند روانکاوی به منظور فرا پیش آوردن پاسخ نزد اندیشه‌ام، پاسخ سؤال را بدهم. اما در مورد ناخودآگاه اوضاع به کلی فرق می‌کند.

فروید از آن رو ناخودآگاه را از آگاهی و ضمیر پیش‌آگاه تفکیک کرد که ما نمی‌توانیم صرفاً به اتکای تمرکز بر مواد ناخودآگاه آنها را به آگاهی دریاوریم. ناخودآگاه بدون قسمی انقطاع تروماتیک هرگز به آگاهی در نمی‌آید. ترومایی که در پیوند با ناخودآگاه است برخاسته از نقشی است که میل در ساختار آن [ناخودآگاه] ایفا می‌کند. در حالی که علائق سوژه می‌توانند آگاهانه باشند، میل اما چنین نیست. شخص قادر است آگاهانه منافع خویش را به‌راحتی دنبال کند، اما میل به همین سادگی در تناسب با آگاهی قرار نمی‌گیرد. مشکل اینجاست که میل سوژه در تقابل با منفعت شخصی سوژه است و آن را تخریب می‌کند. میل واجد باری تروماتیک است از آن رو که سوژه بر ضدّ خیر خودش میل می‌ورزد، و این یکی از کشفیات بنیادین روانکاوی است، کشفی که روانکاوی را در تقابل با تقریباً سراسر تاریخ فلسفه و عقل سلیمی قرار می‌دهد که خیر یا شادکامی ما را، مقصود بی‌چون‌وچرای همه اعمال ما می‌داند.

ناخودآگاه فقط در جدایی از آگاهی وجود ندارد، بلکه به منزله تهدیدی وجودی برای آگاهی عمل می‌کند. گویی که غریبه‌ای درون روان سوژه سکنا داشته است، و به همین سبب است که سوژه هیچ‌گونه دسترسی مستقیمی به آن ندارد و برای دستیابی بدان ناگزیر است که به رؤیایها، لغزش‌ها، جوک‌ها، آثار هنری، یا جلسات روانکاوی متوسل شود. روانکاوان پس از فروید هنگامی که شأن بیگانه ناخودآگاه و تمایز آن از آگاهی را به حداقل رساندند، قدرت پروژه روانکاوی را تخفیف دادند. این امر واضح‌تر از همه‌جا در ایالات متحد با توسعه روان‌شناسی ایگو رخ داد. اثر کلاسیک

هاینتس هارتمان، روان‌شناسی ایگو و مسأله سازگاری^۱، مظهر عقب‌نشینی از ناخودآگاه بود، اما البته نمونه‌ها در سرتاسر جهان روانکاوی گسترده‌اند.^[۳] در حقیقت، این قصور دیگر روانکاوان در حفظ شأن ریشه‌ای^۲ ناخودآگاه است که ژاک لکان را بر آن داشت تا در دهه ۱۹۵۰ ضرورت «بازگشت به فروید» را اعلام نماید. اما تهدید واپس‌نشستن از ناخودآگاه حتی پس از لکان خطری پابرجا در نظریه روانکاوی باقی مانده است.

این خطر زمانی خود را آشکار می‌کند که واژه «ناخودآگاه» با واژه «زیرآگاه»^۳ جایگزین شود، چنان‌که امروزه غالباً اتفاق می‌افتد. هر کس که کمترین تعهدی به پروژه روانکاوی داشته باشد به چنین جایگزینی گمراه‌کننده‌ای مبادرت نخواهد کرد. پی‌یر ژانه، روان‌شناس فرانسوی، اصطلاح «subconscient» را جعل نمود که در زبان انگلیسی بدل به «subconscious» گشت. مشکل این اصطلاح این است که شأن بیگانه یا غریبه^۴ ناخودآگاه را تقلیل می‌دهد و در راستای مهار کردن آن عمل می‌کند. فروید خصوصاً استعمال این واژه را دقیقاً به همین دلیل سخت مورد نکوهش قرار می‌دهد.^[۴] ناخودآگاه فروید هم از زیرآگاه و هم از نسخه‌های پیشین ناخودآگاه که قرنی پیش از ظهور روانکاوی پدید آمده بودند متمایز است.

مورخان غالباً ابداع این ایده را که بخشی از ذهن اصطلاحاً «unbewusst» یا ناخودآگاه است به شاعران و فیلسوفان رمانتیک آلمانی نسبت می‌دهند. واقع امر آن است که این واژه قطعاً بر فروید تقدم دارد. اما نزد رمانتیک‌ها، ناخودآگاه در عمق روان واقع شده است و جایگاه عواطف و احساساتی است که نه من و نه هیچ کس دیگری از وجود آنها در من اطلاعی ندارد. این نقطه تمایز تعیین‌کننده است. نزد فروید، من از ناخودآگاهم آگاهی ندارم،

1. *Ego Psychology and the Problem of Adaptation*

2. radicality

3. subconscious

4. alien

اما دیگران چرا؛ هنگامی که لغزش‌های زبانی مرا می‌شنوند، تیک‌های مرا می‌بینند یا به جوک‌های من گوش می‌دهند. فیلسوف رمانتیک بازانديشی یا کاوش درونی را به کار می‌گیرد تا به این ناخودآگاه دسترسی یابد، اما فروید ناخودآگاه را به کلی خارج از دسترس چنین روش‌هایی می‌داند. می‌توان با اطمینان گفت این فروید بود که ناخودآگاه را کشف کرد زیرا گرچه سایرین پیش از او این اصطلاح را به کار بردند، او نخستین کسی بود که جایگاه ناخودآگاه را نه در اعماق بلکه در سطح روان تعیین نمود، جایی که خود را در نحوه سخن گفتن و عمل کردن سوژه آشکار می‌سازد. ناخودآگاه غریبه‌ای در اندرونی است، اما این غریبه از خلال تحریف نحوه ادراک و شناخت سوژه از جهان، مدام سرزده وارد زندگی روزمره سوژه می‌شود. ناخودآگاه پنهان است، اما درست جلوی چشم مخفی است. ناخودآگاه، به‌رغم تفاوت ریشه‌های‌اش با آگاهی، جمیع جنبه‌های زندگی آگاهانه را متأثر می‌سازد.

ناخودآگاه در اعماق روان منزل ندارد؛ از همین روست که نمی‌توان درون‌نگری^۱ را صرفاً جایگزین روانکاوی ساخت.^{۱۵} ما خود را به میانجی آنچه می‌گوییم و آن‌گونه که عمل می‌کنیم آشکار می‌سازیم، نه از خلال آنچه درباره سخن و عمل خود می‌اندیشیم، و به همین خاطر است که هر میزان اندیشیدن درباره اینکه چرا چنین و چنان عمل کرده‌ایم قفل ناخودآگاه را نخواهد گشود. کلید ناخودآگاه بیرون از خودمان است. روانکاو توجه ما را از بازانديشی^۲‌هایمان در باب کلمات و اعمالمان دور می‌کند، و بر خود همین سخنان و اعمال متمرکز می‌سازد. ناخودآگاه بیش از آنکه پس‌پشت کلمات و اعمال، در افکارمان در کمین نشسته باشد - مکانی که معمولاً تمایل داریم بدان نسبت دهیم - خود را در کلمات و اعمال بروز می‌دهد.

اگر دریابیم که ناخودآگاه خود را در نحوه رفتار سوژه بیان می‌کند، اهمیت فیلم برای روانکاوی روشن می‌شود. فیلم‌ها میل ناخودآگاه را به رشته‌ای از

تصاویر ترجمه می‌کنند که ما می‌توانیم تحلیلشان کنیم. هنگامی که فیلم میل ناخودآگاه سوژه‌ها را برمی‌انگیزد، سوژه‌ها نمی‌توانند بگویند فیلم قادر به آشکار کردن چه چیزی درباره آنهاست، دقیقاً به این خاطر که این میل ناخودآگاه است. گرچه هیچ سوژه‌ای دقیقاً همانند دیگری میل نمی‌ورزد، سینما عرصه‌ای برای صورت‌بندی امیالی فراهم می‌کند که شایع‌اند و ریشه در نظم اجتماعی دارند. در تجربه فیلمی، ناخودآگاه خود را روی پرده نمایش می‌دهد.

ناخودآگاه، آنچنان که فروید می‌پندارد، منزلی برون‌درونی^۱ دارد، در آن واحد درون و بیرون است. ناخودآگاه پدیداری سطحی است که، بر

۱. «برون‌درونی» را به عنوان معادل فارسی اصطلاح extimate مترجم محترم اثر زیر پیشنهاد کرده است:

آلنکا زویانچچ، اخلاقیات امر واقعی؛ کانت، لاکان، ترجمه علی حسن‌زاده (تهران: نشر آگاه، ۱۳۹۸، ص ۶۰).

معادل دیگری برای این مفهوم، تعبیر «غریبه با خود در اندرون» است که آقایان صالح نجفی و مازیار اسلامی در ترجمه کتاب کژ نگرستن نوشته اسلاوی ژیتک (نشر نی، ۱۳۹۷، ص ۷۴) پیشنهاد کرده‌اند. در ترجمه اثر حاضر، تعبیر «برون‌درونی» به سبب ایجاز و اختصار آن مرجح دانسته شد.

[معادل فارسی دیگر برای این اصطلاح واژه «خصمی» است که از ترکیب دو کلمه «خصیمت» و «صمیمیت» ساخته شده است. این معادل را مترجم محترم اثر زیر پیشنهاد کرده است: عینیت‌ایدئولوژی، اسلاوی ژیتک، ترجمه علی بهروزی (تهران: طرح نو، ۱۳۸۹، ص ۳۹۱). اصطلاح فوق معادل صورت وصفی اصطلاح extimité است که لکان با افزودن پیشوند ex (از exterior در فرانسوی و exterior انگلیسی به معنای بیرونی و خارجی) به واژه فرانسوی intimité (به معنای نزدیکی، صمیمیت و آشنایی) جعل نموده و در زبان انگلیسی به extimacy برگردانده می‌شود. واژه انگلیسی extimate در متن حاضر صفت از همین ماده است. این اصطلاح بر ساخته حاکی از نحوه مواجهه پربولماتیک روانکاوی لکانی با تقابل میان درون و بیرون است. موقعیت توپوگرافیک بسیاری از مفاهیم اساسی نظریه لکانی را باید با همین اصطلاح توضیح داد، مثلاً ناخودآگاه یک دستگاه روانی تماماً درونی نیست، بلکه ساختاری بین‌الذهانی است؛ قول مشهور لکان در این خصوص چنین است: «ناخودآگاه بیرون است.» به همین ترتیب، سوژه لکانی نیز برون‌مرکز است؛ یا دیگری بزرگ در عین حال که نسبت به من چیزی غریبه و بیگانه است، در بطن وجود من نیز حضور دارد. توضیحات برگرفته از مأخذ زیر است:

An Introductory Dictionary of Lacanian Psychoanalysis, Dylan Evans, (Routledge, 2006), 59. - م.

خلاف آنچه رمانتیک‌ها می‌انگاشتند، به یک سوژه فردی تعلق ندارد، بلکه از خلال رابطه سوژه با نظم اجتماعی ظهور می‌کند. این رابطه از سنخ وابستگی متقابل است که در آن نظم اجتماعی مشارکت سوژه را الزامی می‌سازد و سوژه به میانجی نظم اجتماعی میل می‌ورزد. اظهار اینکه سوژه ناخودآگاهی دارد، یا دقیق‌تر، اینکه ناخودآگاه سوژه‌ای دارد، معادل گفتن این است که سوژه همواره سوژه‌ای میل‌ورز است.

اگر کسی از دادن اولویت به میل ناخودآگاه برای سوژه امتناع کند، زمین روانکاوی را به کلی ترک گفته است. این بینش انقلابی فروید است، و چنان‌که مورد آلفرد آدلر نشان می‌دهد، او آنهایی را که از این بینش دست کشیدند رها کرد. آدلر یکی از نخستین پیروان فروید و عضو انجمن روانکاوی وین بود که فروید ریاست آن را بر عهده داشت. آدلر همکاری مورد احترام بود، اما امتناع فروید از عقب‌نشینی از منزلت سوژه به مثابه موجودی میل‌ورز، باعث جدایی او از آدلر گشت. گرچه مورخان روانکاوی غالباً فروید را شخصی توصیف کرده‌اند که در برابر اختلاف عقیده بی‌مدارا بود و جدایی او از آدلر را ناشی از همین فقدان مدارا دانسته‌اند، برای این جدایی یک علت نظری روشن وجود دارد، حتی اگر این نیز درست باشد که او مانند هر نظریه‌پرداز متعهد دیگری در برابر مخالفت نابردبار بود. آدلر با تبدیل میل جنسی به پی‌جویی قدرت (و گریز از حس حقارت^۶)، هسته اساسی کشف فروید را به کلی از میان برداشت. در سال ۱۹۰۸، فروید آدلر را، به‌رغم احترامی که برای او به عنوان یک اندیشمند قائل بود، به سبب همین برداشت غیرراست‌گیشانه از میل، از انجمن روانکاوی وین اخراج کرد. لغزیدن از سوژه میل به سوژه قدرت لغزشی کوچک است، اما تمام وجه ریشه‌ای کشف فروید در فاصله‌ای قرار دارد که این دو را از یکدیگر جدا می‌سازد.^[۶]

این برنهادِ آدلر که جست‌وجوی قدرت و اجتناب از بی‌قدرتی موجب انگیزش سوژه می‌شود به معدوم گشتن ناخودآگاه می‌انجامد. بر اساس روانکاوی، میل از آن رو ناخودآگاه است که سوژه قادر نیست آن را به طرحی آگاهانه ترجمه نماید. نمی‌توان گفت سوژه به چه چیز میل می‌ورزد، و همین تقلیل‌ناپذیری میل به آگاهی است که روانکاوی از آن می‌زاید. اما به مجرد آنکه آدلر قدرت را جایگزین میل می‌سازد، تقلیل‌ناپذیری آن به آگاهی ناپدید می‌شود. اگر ما خواهان قدرت باشیم، مشخص کردن اثرهٔ میل آسان است. بر این اساس، می‌توان (همچون آدلر) امکان پیشرفت‌هایی سیاسی را به تصور درآورد که در آنها جامعه قدرت را به نحوی متوازن‌تر توزیع کرده و در نتیجه ارضای میل را تسهیل نماید.

در یک نگاه سطحی، آدلر در مقایسه با فروید به‌وضوح چهره‌ای با تیزبینی سیاسی بیشتر به نظر می‌رسد. در واقع، او از آن رو به ایدهٔ قدرت روی آورد تا تأثیر آرایش‌های سیاسی - همچون جامعهٔ پدرسالار - بر سوژه را تبیین نماید. به علاوه، تعهدات و فعالیت‌های سیاسی آشکار او مطمئناً بیش از فروید بود. اما اینکه بگوییم چرخش آدلر از میل به قدرت متضمن نسخه‌ای از نظریهٔ روانکاوی است که از حیث سیاسی تأثیرگذارتر است، یک نتیجه‌گیری شتاب‌زده است.

با از میان برداشتن اولویت میل و ناخودآگاه را عملاً معدوم ساختن، آدلر نظامی ساخت که در آن سوژه دیگر از سازگار شدن با نظم اجتماعی حاکم باز نمی‌ماند. در نتیجه، به‌رغم کوششی که برای سیاسی کردن روانکاوی کرده است، نظام او خبر از پایان سیاست می‌دهد، چرا که پیکار سیاسی به این واقعیت بستگی دارد که میل فرد قادر به سازش با نظم اجتماعی نباشد. اگر بپنداریم که قدرت ما را برمی‌انگیزد، آن‌گاه در عین حال خودمان را همچون موجوداتی پنداشته‌ایم که یکسره در بند تعلق نظم اجتماعی‌ای هستیم که محصول آنیم.

حملهٔ آدلر به ایدهٔ بنیادین فروید مبنی بر وجود سوژه‌ای با میل ناخودآگاه امروز همچنان پابرجاست، هرچند نه ذیل نام آدلر. چرخش آدلر از میل به

قدرت نقدی را پیش‌بینی می‌کرد که میشل فوکو در جلد نخست تاریخ سکسوالیته^۱ و جویدیت باتلر در معضل جنسیتی^۲ بر فروید وارد ساختند. گرچه ما هر دو نظریه‌پرداز را با سیاست مرتبط می‌دانیم، هم فوکو و هم باتلر برای تئوریزه کردن تغییر سیاسی با دشواری روبه‌رو می‌شوند، چرا که آنها میل را به نفع قدرت طرد می‌کنند و بدین وسیله گسستگی میان سوژه و نظم اجتماعی را از دست می‌دهند. این دو چهره در عرصه نظری امروز حضوری مسلط دارند، و استیلای آنها برداشت روانکاوانه از میل را در زمانه‌ای که نیاز نظری به این مفهوم عاجل است، به خاموشی تهدید می‌کند. اکنون که زیست‌شناسی سر آن دارد تا همه چیز را توضیح دهد، میل است که همچون برج و باروی مستحکمی مقاومت می‌کند.^[۷]

زیست‌شناسی و فرهنگ

نظریه روانکاوی بر تفاوت میان سوژه میل‌ورز و موجود زیست‌شناختی‌ای که بدل به سوژه میل‌ورز می‌شود پافشاری می‌کند. در جهان معاصر، ما دائماً شاهد کشاکش دو نوع تبیین از کنش‌هایمان هستیم. دانشمند علمی در صدد است تا کنش‌ها را بر حسب الگوی‌های تکاملی رفتار، ساختار دی‌ان‌آ [DNA]، یا شیوه عملکرد مغز تبیین نماید. بر اساس چنین موضعی، تکامل انسانی مستلزم وجود مردان متمایل به چندهمسری است، و من به‌رغم داشتن رابطه بلندمدت رضایت‌بخش، به نحوی اجتناب‌ناپذیر خود را متمایل به داشتن رابطه‌ای نامشروع می‌یابم. منتقد فرهنگی بر خلاف این، به دنبال تبیینی برای همین قبیل کنش‌ها در ضرورت‌های اجتماعی می‌گردد. من رابطه‌ای نامشروع دارم نه به علل تکاملی، بلکه بدان سبب که در فرهنگی پدرسالار زندگی می‌کنم که فتوحات جنسی^۳ مرد را با اقتدار قضیبی^۴ یکی می‌انگارد. روانکاوی در این کشاکش هیچ طرفی را

1. *History of Sexuality*

2. *Gender Trouble*

3. *sexual conquests*

4. *phallic*

نمی‌گیرد، بلکه ترجیح می‌دهد که هر دو تبیین را رد کند. بدین ترتیب، روانکاوی اصرار دارد که من مسئولیت رابطه نامشروع خود را بر عهده بگیرم، رابطه‌ای که آن را در عوض آنکه در طبیعت یا فرهنگ من قرار دهد، در میل من جای می‌دهد.

پاسخی که نظریه روانکاوی به بدیل‌های طبیعت و فرهنگ می‌دهد همانند پاسخ امانوئل کانت به چیزی است که او آن را تنازعات^۱ ریاضی عقل محض می‌نامد. این تنازعات متضمن دعاوی متقابلی مبنی بر آن‌اند که جهان مبدایی در مکان و زمان دارد یا ندارد و اینکه جوهر بسیطی در جهان وجود دارد یا نه. کانت این تنازعات را نه با برگزیدن یکی از مواضع متقابل – مثلاً با تصدیق این ادعا که جهان واجد مبدایی در مکان و زمان است – بلکه با بیان اینکه هر دو بدیل بر خطا هستند حل می‌نماید. او به جای آنکه در پاسخ به این پرسش طرف یکی از مواضع مذکور را بگیرد، بر این نکته پای می‌فشارد که ابژه این پرسش اصلاً وجود ندارد. جهان مبدایی ندارد، اما در عین حال قدیم^۲ نیز نیست. کانت این قیاس دوحدی^۳ را با بیان این ادعا حل می‌کند که چیزی همچون جهان به معنای یک کل که حادث شده باشد یا نه وجود ندارد.^[۸]

روانکاوی در ارتباط با پرسش همواره متداول – و همواره ملال‌آور – «طبیعت یا فرهنگ» دقیقاً همین نکته را متذکر می‌شود. بنا بر نظریه روانکاوی، پاسخ این پرسش نه «کمی از هر دو»، بلکه «هیچ کدام» است. گرچه نظریه‌پردازان مصرانه موضعی به نفع یکی یا دیگری می‌گیرند، شعور عامه امروز حدّ وسط را گرفته است؛ یعنی می‌پندارد مخلوطی از طبیعت و فرهنگ تعیین‌کننده ماهیت ماست. اما چنین موضعی نمایانگر ناکامی از تشخیص چگونگی برهم‌کنش طبیعت و فرهنگ است. درست همان‌طور

1. antinomies

۲. اینجا منظور حدوث و قدم فلسفی است. – م.

3. dilemma

که کانت وجود جهانی تمامیت یافته را که حادث یا قدیم باشد رد می کند، نظریه روانکاوی بر این امر پافشاری می کند که نه حیوان بشری محض و نه محصول فرهنگ محض هیچ کدام وجود ندارند. گرچه کودکان تربیت نیافته انسان^۱ وجود داشته اند، تا زمان مواجهه با نظامی اجتماعی همچون سایر حیوانات بوده اند و از آن پس نیز دیگر صرفاً حیوانات بشری نیستند و بدل به سوژه های میل ورز می شوند. به همین ترتیب، هیچ موجود فرهنگی ای وجود ندارد که تماماً در فرهنگ داخل شده باشد. چنین موجودی اگر وجود می داشت، معادل همسری استیفوردی^۲ بود که بدون هیچ کم و کاستی با نقشی اجتماعی تماماً تطبیق یافته است.

سوژه سنتزی از موجود زیست شناختی و فرهنگی که به آن وارد می شود نیست، بلکه محصول تصادم خشن این دو با یکدیگر است. این صرفاً یک پیش فرض یا اصل موضوعه نظریه روانکاوی نیست که شخص مجبور باشد یا آن را بپذیرد یا رد نماید، بلکه نتیجه ای است که از روی نحوه رفتار سوژه در ارتباط با حیوانیت و فرهنگ خویش آشکار می شود. سوژه نه مانند یک حیوان عمل می کند و نه همچون یک موجود فرهنگی. هیچ یک از این دو موضع با وضع سوژه سازگار نیست. هنگامی که حیوان بشری داخل در زبان می شود، متحمل یک دگرگونی ریشه ای می گردد. او حیوانیت پیشین خود را حفظ نمی کند، در عین حال بدل به موجودی

۱. feral children؛ کودک انسان که از سنین بسیار پایین در محیطی ایزوله و منفک از تماس انسانی و روابط اجتماعی به حال سبوعیت زیسته و بنابراین به کلی تربیت نیافته و فاقد مهارت های اجتماعی و حتی زبانی است. افسانه ها و اسطوره ها حاوی نمونه هایی از چنین موجوداتی است، هر چند مواردی واقعی نیز گزارش شده است. - م.

۲. Stepford wife؛ همسران یا زنان استیفورد اصطلاحی است برگرفته از رمانی نوشته آیرا لوین به همین نام (۱۹۷۲). زن قهرمان این رمان که به تازگی به شهر خیالی استیفورد مهاجرت کرده، رفته رفته به رفتار همسران مردان ساکن شهر مشکوک می شود، چرا که این زنان همچون ربات ها در اطاعت و تبعیت محض از مردان خویش رفتار می کنند و گویی توسط شوهران خود شست و شوی مغزی شده اند. او در نهایت در می یابد مردان شهر زنان خویش را به ربات هایی زنده نما تبدیل کرده اند. - م.